



مجموعہ آثار

علامہ سید مرتضیٰ عسکری

# برگسترہ کتاب و سنت

مترجم: محمد جواد کریمی



تاریخ حدیث پیامبر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# بر کسب کتب و سنت

تاریخ حدیث پیامبر

تألیف: علامہ سید مرتضیٰ عسکری

ترجمہ: محمد جواد کرمی

تصحیح و تنظیم: کرمرضا خزلی

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا). (سوره احزاب، آیه ۲۱)  
به راستی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برای شما  
اسوه و سرمشق نیکویی است، برای آنان که به خدا و روز  
قیامت امید داشته و خدا را بسیار یاد می کنند.

مقدمه ناشر:

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(الحمد لله رب العالمين كثيراً كما هو أهله، و الصلاة والسلام على محمد وآله الطيبين الطاهرين، سيما بقیة الله فی العالمین، واللعنة على أعدائهم ومخالفيهم و منكری فضائلهم).

همانا انبیای الهی و در پی ایشان اوصیای آنها و در دوران غیبت علمای دین گشایندگان راه و روشن کنندگان مسیر الی الله هستند. مثل آنها مانند ماه و ستارگان در شب تاریک و ظلمانی است. سوسو زنان هدایتگر جا ماندگان در راهند.

انبیا و اوصیای ایشان طلیعه داران این مکتبند. علما و فقهاء پیروان ایشانند در دوران غیبت در شناسایی سیره انبیا و اوصیا که حقیقت اسلام است و در اعمال و حرکات و گفتار آنان تجسم شده است. این علما و فقهاء هستند که سره و ناسره را از هم جدا کرده و به کنکاش در حقیقت اسلام پرداخته و آن را در اختیار مردم قرار می دهند تا آنان را از غرق شدن در گرداب جهالت نجات دهند.

حضرت آیت الله علامه عسکری یکی از این شخصیت‌های نادر در جامعه اسلامی تشیع است که عمر شریف و با برکت خود را در تحقیق و تدبر در شناخت اسلام مکتب **اهل بیت (علیهم السلام)** گذرانده است. ایشان مباحث دینی را از جایگاه برخورد‌های سطحی به عمق تحقیق علمی کشاند و به دور از تعصبات مذهبی و با ادله مورد قبول دو مکتب **اهل بیت (علیهم السلام)** و مکتب خلفا به دفاع از مذهب تشیع پرداخت.

بدین سبب تألیفات معظم له در سراسر جهان اسلام اشتها خاصی یافته و به زبانهای مختلف ترجمه و منتشر گردیده است.

کتاب حاضر تدوین شده هفده جزوه بر گستره کتاب و سنت است که در سالهای قبل به صورت مجزا و در قطع جیبی چاپ گردیده است و شامل بررسی و پاسخهای جامع و مانع ایشان از مصادر و کتب معتبر اهل سنت به مسائل مطرح شده آنها علیه مکتب **اهل بیت (علیهم السلام)** است.

موسسه علمی فرهنگی علامه عسکری در جهت حمایت مادی و معنوی از فعالیتها و آثار علامه عسکری و گسترش هرچه بیشتر دامنه این فعالیتها در فعالیتها در سطح جوامع اسلامی تشکیل شده است.

روابط عمومی موسسه علمی فرهنگی علامه عسکری

## مقدمه

### (وحدت بر محور کتاب و سنت)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ السَّلَامُ عَلٰى اَصْحَابِهِ الْبَرَّةِ الْمَيَامِينِ).

ما مسلمانان یکپارچه، از درون و از راه مسائل اختلافی با خود به نزاع برخاستیم و دشمنان اسلام از برون و از راهی که ندانستیم، وحدتمان را به تفرقه و شوکتان را به ضعف کشاندند تا از دفاع ناتوانمان کردند و بر ما چیرگی یافتند؛ در حالی که خدای سبحان فرموده است:

(وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَ تَذْهَبَ رِجَاكُمْ) (۱)

خدا و پیامبرش را اطاعت کنید و با یکدیگر نزاع نکنید که ناتوان شوید و قدرت و شوکت شما برود!

پاورقی:

۱- سوره انفال، آیه ۴۶.

آری:

(وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ) (۱)

هر مصیبتی به شما رسد، دستاورد خودتان است و خداوند بسیاری را نیز، می بخشد!

پس شایسته آن است که امروز و هر روز، به « کتاب و سنت » بازگردیم و وحدت کلمه خود را بر محور « کتاب و سنت » باز یابیم که خدای متعال می فرماید:

(فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ) (۲)

اگر در چیزی نزاع کردید [حکم] آن را به خدا و رسول بازگردانید.

ما نیز، در این سلسله از بحثها به « کتاب و سنت » مراجعه کرده و ابزار روشننگر راهمان در مسائل مورد اختلاف را از « کتاب و سنت » می گیریم تا به اذن خدای متعال بار دیگر وسیله وحدت کلمه و یکپارچگی شود. امیدواریم دانشمندان و متفکران اسلامی نیز، در این میدان با ما همراهی نموده و دیدگاههای خود را برای ما ارسال دارند.

سید مرتضی عسکری

پاورقی:

۱- سوره شوری، آیه ۳۰.

۲- سوره نساء، آیه ۵۹.

## تاریخ حدیث پیامبر (صلی الله علیه و آله)

\*\*\*\*\*

خدای سبحان می فرماید:

(لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ  
يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَانُوا  
مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ). (۱)

خداوند بر مؤمنان منت نهاد هنگامی که در میان آنها، پیامبری  
از خودشان برانگیخت؛ که آیات او را بر آنها بخواند، و آنها را پاک  
کند و کتاب و حکمت شان بیاموزد؛ هر چند پیش از آن در  
گمراهی آشکاری بودند.

و نیز می فرماید:

(وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ). (۲)

پاورقی:

---

۱- سوره آل عمران، آیه ۱۶۴.

۲- سوره نحل، آیه ۴۴.

ما این قرآن را بر تو نازل کردیم تا برای مردم بیان کنی آنچه را که برای ایشان فرو فرستاده شده است.

در مقدمه بحث، لازم است چند مطلب را بیان کنیم و بعد درباره ارزش حدیث و علم حدیث در شریعت خاتم الانبیاء و تاریخ حدیث در مکتب اهل بیت و مکتب خلفا بحث نماییم.

**اولاً:** اسلام، نظامی است که پروردگار عالم، متناسب با فطرت انسان و برای اینکه او را به درجه کمال انسانیت خود برساند، تشریع فرموده و این شریعت را از حضرت آدم تا نبی خاتم (صلی الله علیه و آله) با هر پیامبری به اندازه نیازمندی جوامع بشری آن زمان، نازل نموده است. مثلاً بر حضرت آدم، صحف آدم را به اندازه نیاز چند خانواده، و بر حضرت ادریس (علیه السلام) صحف ادریس را، به اندازه حاجت یک آبادی کوچک نازل کرد. و به همین ترتیب... تا زمان حضرت نوح (علیه السلام) که مردم، شهرنشین شدند، آن شریعت را متناسب با نیاز مردم شهرنشین، که مثلاً، معاملات ربوی دارند، نازل کرد. قرآن کریم درباره آن شریعت می فرماید:

(شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا). (۱)

خداوند برای شما همان آیینی را مقرر کرد که بر نوح وصیت فرموده بود.

البته بین شرایع انبیاء، اختلافی نیست و در سوره ای دیگر می فرماید:

پاورقی:

۱- سوره شوری، آیه ۱۳.

(وَأِنْ مِنْ شَيْعَتِهِ لِأِبْرَاهِيمَ). (۱)

ابراهیم پیرو شریعت نوح بود.

و به ما می فرماید:

(فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا). (۲)

آیین توحیدی ابراهیم را پیروی کنید.

به پیامبر (صلی الله علیه و آله) هم می فرماید:

(وَأَتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا). (۳)

آیین توحیدی ابراهیم را پیروی کن.

شرایع آسمانی، تناقضی با هم نداشته اند، بلکه در تکامل بوده اند. در شریعت خاتم الانبیاء، بعد از آنکه پیامبر (صلی الله علیه و آله) در روز غدیر خم، علی (علیه السلام) را از جانب خدا به جانشینی تعیین کرد، این آیه نازل شد:

(الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ

الْأِسْلَامَ دِينًا). (۴)

امروز دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و اسلام را به عنوان آیین جاودان شما پذیرفتم.

پاورقی:

۱- سوره صافات، آیه ۸۳.

۲- سوره آل عمران، آیه ۹۵.

۳- سوره نساء، آیه ۱۲۵.

۴- سوره مائده، آیه ۳.

مثال تکامل شریعت از حضرت آدم تا حضرت خاتم (صلی الله علیه و آله)، مانند تکامل علوم ریاضی است از دبستان تا دبیرستان و دانشگاه. البته در شریعت‌های گذشته همه شریعت در همان کتاب آسمانی شان بوده است، چه صحف آدم، چه صحف ادریس و چه تورات موسی و... و لیکن در شریعت خاتم الانبیاء به تفصیلی است که بعداً خواهد آمد.

**ثانیا:** تمام پیامبران صاحب شریعت، پس از خودشان، وصی بر شریعت داشته اند.

در جلد دوم کتاب عقائد اسلام در قرآن کریم، سلسله اوصیاء از زمان حضرت آدم تا زمان حضرت خاتم (صلی الله علیه و آله) بیان شده و تأکید شده که هیچ پیامبری بدون وصی نبوده است.

وصی آدم، شیث (معروف به: هبة الله) بود.

وصی نوح، سام بود.

وصی موسی، الیسع بود.

و وصی عیسی، شمعون نام داشت.

و به همین گونه، همه پیامبران، اوصیایی داشتند. البته آن اوصیاء از خودشان شریعتی نداشتند.

**ثالثا:** تا زمانی که اوصیای انبیای صاحب شریعت در قید حیات بوده اند، آن شریعت و آن کتاب آسمانی، محفوظ بوده است. لیکن وصی پیامبر صاحب شریعت که وفات می کرد، آن شریعت و آن کتاب آسمانی، از سوی «زورمندان» همان امت، دستخوش «تحریف» و «کتمان» می شد. همان کسانی که خودشان را پیروان حضرت موسی بن عمران می دانستند، آن قسمت از تورات را که مخالف هوای نفسشان بود تحریف یا کتمان می کردند، در شریعت عیسی بن مریم هم همین گونه بوده است. در کتابخانه دانشکده اصول الدین تهران، نسخه

هایی از تورات و انجیل موجود است که به ظهور پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) بشارت داده اند، و در چایهای بعدی تحریف شده است. (۱)

و نیز امتهای هر شریعتی « بدعت » ها و « غلو » هایی در شریعت خود وارد می کردند، چنانکه در قرآن کریم درباره ملت یهود می فرماید:

(مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ). (۲)

از یهودیان کسانی هستند که سخنان خدا را از معنای اصلی اش تحریف و دگرگون می کنند.

و نیز درباره اهل کتاب می فرماید:

(وَإِنَّ قَرِيْقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ). (۳)

و نیز گروهی از ایشان، حق را پنهان می کنند، در حالی که خود، از آن آگاهند.

و درباره مسیحیان می فرماید:

(وَ رَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا). (۴)

رهبانیتی که آنان خود آن را بدعت نهاده اند.

و می فرماید:

پاورقی:

۱- در آخر بحث خواهد آمد.

۲- سوره نساء، آیه ۴۶.

۳- سوره بقره، آیه ۱۴۶.

۴- سوره حدید، آیه ۲۷.

(لا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ). (۱)

ای مسیحیان! در دین خود غلو نکنید.

رهبانیت و غلو در اصل شریعت حضرت عیسی بن مریم نبوده است. غلو مانند این سخن است که گفتند: عیسی پسر خداست. وقتی با یک شریعت چنین رفتار می شد، تجدید شریعت لازم می آمد. شریعتی که موسی بن عمران در تورات آورده بود، در زمان عیسی بن مریم سالم مانده بود. بدین سبب ربوبیت رب العالمین، اقتضا می کرد تا با فرستادن پیامبر دیگری، تجدید شریعت شود.

البته شرایع، نه تنها تناقضی با هم نداشته اند، بلکه تکامل می یافته اند، ولی شریعتها پس از وصی (۲) پیامبر بر شریعت، تحریف می شده اند. حکمت رب العالمین، مقتضی شد تا شریعت خاتم الانبیاء تا ابد بماند، و گر نه انسانها که تغییر فطرت نمی دهند. طبیعت زورمندان این امت (خلفا و حکام و...) با طبیعت زورمندان امتهای گذشته فرق نکرده است. اینها هم اگر می توانستند، کتاب آسمانی خاتم الانبیاء را تغییر می دادند و هر چه را مخالف هوای نفس آنها بود، تحریف یا کتمان می کردند و آن وقت، قرآن از ارزشی که الآن ما به آن ایمان داریم می افتاد. قرآنی که ما معتقدیم همه اش از جانب خدا آمده و حتی

پاورقی:

۱- سوره نساء، آیه ۱۷۱.

۲- به طور کلی اوصیاء انبیاء دو دسته بودند: یکدسته آنان که شریعت انبیاء را دارا بودند ولی مأمور به تبلیغ آن نبودند مگر آنکه مورد سؤال واقع می شدند مانند اوصیایی که حضرت سلمان به هنگام تحری حقیقت با آنها روبرو شد. دسته دیگر اوصیایی بودند که علاوه بر علم و آگاهی نسبت به شریعت مأمور به تبلیغ و حفظ آن از تحریف و کتمان، بدعت و غلو نیز بودند مانند ائمه ما (صلوات الله علیهم) که در اینجا این دسته دوم مورد نظر است.

یک کلمه یا یک حرف هم از آن کم و زیاد نشده است. لذا برای رسیدن شریعت خاتم الأنبياء به امت، و سالم ماندن آن تا آخرین روز دنیا، این شریعت با دو گونه وحی نازل می شده است:

(الف) وحی قرآنی.

(ب) وحی بیانی.

## تعریف وحی قرآنی و وحی بیانی

وحی قرآنی، آن وحیی است که همه الفاظش از خداوند است و آن، همین قرآن کریم است که در آن، اصول شریعت اسلام آمده است. مثلاً در قرآن کریم آمده است:

(أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ). (۱)

از هنگام زوال خورشید تا تاریک شدن شب، نماز را اقامه کن.

و اما اینکه همه مسلمانها نماز صبح را دو رکعت، نماز مغرب را سه رکعت، نماز ظهر و عصر و عشاء را چهار رکعت به جا می آورند، این عدد رکعات نماز - که مورد اتفاق همه مسلمانها است - در قرآن نیامده است؛ بلکه مسلمانها آن را از پیامبر آموخته اند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) از کجا گرفته؟ از باری تعالی که درباره او فرموده است:

پاورقی:

۱- سوره اسراء، آیه ۷۸.

(وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ). (۱)

این پیامبر از روی هوای نفس سخن نمی گوید، بلکه هر چه می گوید همان وحی خداوند است که بر او نازل می شود.

و نیز در قرآن خطاب به پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمده:

(وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ). (۲)

و ما قرآن را بر تو ای پیامبر نازل کردیم تا تو برای مردم بیان کنی آنچه را که برای ایشان نازل شده است.

البته آیات دیگری هم هست که مخاطبش تنها پیامبر (صلی الله علیه و آله) است و برای ما نیست. مانند: «كهيعص»، «الم» و «حم».

پیامبر (صلی الله علیه و آله) آنچه را از این قرآن و از این ذکر حکیم برای ما مردم آمده، بیان می فرمود.

بیان آن حضرت، حدیث پیامبر (صلی الله علیه و آله) نامیده می شود. این وحی دوم را ما «وحی بیانی» می نامیم که با همان وحی اول وحی قرآنی نازل می شده. مثلاً در روز غدیر خم، همزمان با نزول آیه:

(يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ). (۳)

ای پیامبر! آنچه را که از جانب پروردگارت بر تو نازل شده به

پاورقی:

۱- سوره نجم، آیه ۴.

۲- سوره نحل، آیه ۴۴.

۳- سوره مائده، آیه ۶۷.

مردم برسان، و اگر این کار را نکنی، رسالت او را به مردم  
نرسانده‌ای.

وحی بیانی آمده است: (فی علی). یعنی:

(يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ (فِي عَلِيٍّ)). (۱)

یعنی: ای پیامبر آنچه را که درباره علی بر تو نازل شده به  
مردم برسان.

بنابراین، (فی علی)، حدیث پیامبر (صلی الله علیه و آله) است، که منشأ آن  
وحی بیانی بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بوده است. تعیین رکعات نماز  
هم، چنین بوده است، و خود این وحی بیانی، منشأ حدیث خاتم الانبیاء است.  
منشأ حدیث پیامبر (صلی الله علیه و آله)، وحی خدا است، چنانکه باری  
تعالی می فرماید:

(وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ). (۲)

این پیامبر از روی هوای نفس سخن نمی گوید، بلکه هر چه می  
گوید همان وحی خداوند است که بر او نازل می شود.

محکمتر از این نیز می فرماید:

(وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلَ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا  
مِنْهُ الْوَتِينَ فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ). (۳)

پاورقی:

۱- بحارالانوار، ج ۳۷، ص ۱۵۵ و ۱۸۹.

۲- سوره نجم، آیه ۴.

۳- سوره حاقه، آیه ۴۷.

یعنی اگر پیامبر ما، از خودش چیزی بگوید و به ما نسبت بدهد، مانعش خواهیم شد و رگ قلبش را خواهیم برید و کسی از شما هم نمی تواند از این امر جلوگیری کند.

در این وحی بیانی که بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل می شده، آن اموری که مخالف هوای نفس سیاستمداران، زورمندان و خلفایی چون معاویه و یزید بوده، آمده است؛ برای مثال، در قرآن آمده است:

(وَالشَّجَرَةُ الْمَلْعُونَةُ فِي الْقُرْآنِ). (۱)

و درختی که در قرآن مورد لعنت و نفرین قرار گرفته است.

تفسیرها را بخوانید. مفسران، حدیث آورده اند که شجره ملعونه، بنی امیه اند. (۲)

اگر در قرآن ذکر می شد که شجره ملعونه بنی امیه اند، و از جمله آنها، آن یزیدی بود که ذریه پیامبر (صلی الله علیه و آله) را قتل عام کرد و دختران او را اسیر کرد، آن یزیدی که سه روز، مدینه را بر سربازانش مباح کرد که هر چه می خواهند بکنند (۳) و در مسجد پیامبر (صلی الله علیه و آله) خون صحابه پیامبر جاری شد، (۴) آن یزیدی که لشکریانش رو به کعبه می ایستادند و نماز می

پاورقی:

۱- سوره اسراء، آیه ۶۰.

۲- تفسیر الدر المنثور، سیوطی، ج ۴، ص ۱۹۱.

۳- تاریخ طبری، ج ۷، ص ۱۱؛ ابن اثیر، ج ۳، ص ۴۷؛ ابن کثیر ج ۸، ص ۲۲۰؛ یعقوبی ج ۲،

ص ۲۵۱.

۴- تاریخ ابن کثیر، ج ۶، ص ۲۳۴.

خواندند و بعد، کعبه را به منجنیق (۱) می بستند و می گفتند: اجمعتِ الطاعةُ و الحرمةُ و غَلَبَتِ الطاعةُ الحرمةُ؛ (۲) در اینجا اطاعت از خلیفه با حرمت خانه خدا تزاخم دارد و قابل جمع شدن با هم نیستند، اما اطاعت از خلیفه بر حرمت کعبه و خانه خدا، مقدم است.

بنابراین حالت، اگر در قرآن چیزهایی وجود داشت که مخالف سیاست و حکومت یزید بود، یزید نیز همان کار زورمندان سابق را می کرد، در این صورت قرآن دچار تحریف و کتمان می شد. آیات قرآن را هتک می کردند، تحریف می کردند، کتمان می کردند و قرآن، دیگر از حجیت می افتاد.

باری تعالی می فرماید:

(إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ). (۳)

ما قرآن را نازل کردیم و ما خود آن را حفظ می کنیم.

خداوند، این کتاب آسمانی را که باید تا ابد بماند و حجت بر خلق باشد، بدین طریق حفظ کرد که آنچه را که صراحتاً مخالف هوای نفس زورمندان و خلفا بود، در این قرآن نیاورد، بلکه در حدیث پیامبر (صلی الله علیه و آله) به امت تبلیغ شد. در سوره تحریم، خطاب به دو بانوی پیامبر (عایشه و حفصه) (۴) شده و

پاورقی:

۱- منجنیق: وسیله ای بوده است که با آن گلوله های بزرگی که مجموعه ای از سنگ و پارچه آلوده به نفت بوده، به طرف دشمن یا به ساختمانی که دشمن در آن بوده، پرتاب می کردند تا بسوزد و ویران شود.

۲- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۵۱-۲۵۲.

۳- سوره حجر، آیه ۹.

۴- تفسیر طبری، ج ۲۸، ص ۱۰۴-۱۰۵؛ صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۳۷ و ۱۳۸ و ج ۴، ص ۲۲؛ صحیح مسلم، کتاب الطلاق، ج ۲، ۱۱۰۸-۱۱۱۱، حدیث ۳۱-۳۴؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۴۸.

فرموده است:

(إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ). (۱)

یعنی: مگر اینکه شما دو بانوی پیامبر، به درگاه خدا توبه کنید، زیرا دل‌های شما از حق منحرف گشته، و چنانچه علیه پیامبر پشت به پشت هم دهید. [در اینجا، باری تعالی، لشکرکشی می‌کند و می‌فرماید:] بدانید که خداوند و جبرئیل و ملائکه و فرد صالح از مؤمنین، سرپرست و پشتیبان او هستند.

مقصود از «صالح المؤمنین» علی بن ابی طالب (علیه السلام) است. (۲)  
و در آخر همین سوره، خداوند درباره این داستان مَثَل می‌زند و می‌فرماید:

(قَدْ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا). (۳)

خداوند برای کافران، زن نوح و زن لوط را مثال آورد که بانوی دو بنده صالح خدا بودند و به آن دو خیانت کردند و آن دو بنده صالح خدا نتوانستند آن دو بانو را از بازخواست خدا برهانند.

آیا این دو بانوی پیامبر، عایشه و حفصه، در خانه پیامبر (صلی الله علیه و آله)

پاورقی:

۱- سوره تحریم، آیه ۴.

۲- تفسیر الدر المنثور، سیوطی، ج ۶، ص ۲۴۴.

۳- سوره تحریم، آیه ۱۰.

چه کرده بودند که آیاتی به این شدت نازل شد؟ در کتاب السقیفه داستان آن آمده است. (۱)

معلوم می شود در خانه پیامبر (صلی الله علیه و آله) خبرهایی بوده؛ و آیا داستان رم دادن شتر پیامبر در واقعه عقبه به اینجاها ارتباط داشته؟ ابن حزم - که از بزرگان علمای مکتب خلفا است - در کتاب المحلی (۲) جزو کسانی که شتر پیامبر (صلی الله علیه و آله) را رم دادند، نام ابو بکر و عمر و عثمان را می برد.

اینگونه داستانها در حدیث آمده و در قرآن ذکر نشده است تا قرآن محفوظ بماند. داستانهایی در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) بوده که اگر در قرآن می آمد، نمی گذاشتند قرآن سالم بماند.

پس خداوند، قرآن را بدین ترتیب حفظ کرد که شریعت خاتم الانبیاء را، در دو وحی (به تعبیر من) نازل کرد:

**الف)** وحی قرآنی.

**ب)** وحی بیانی.

هر دو وحی نیز از نزد خداوند نازل شده است.

حالا با این بیان، معنای بعضی از احادیث را هم می توانیم بفهمیم که مثلاً منظور از اینکه نام علی (علیه السلام) در وحی بوده، چیست. چنانکه در آیه: (یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فِي عَلٰی وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ) عبارت «فی علی» از جانب خدا با وحی بیانی نازل شده است.

پاورقی:

---

۱- کتاب سقیفه از همین مؤلف، که منتشر شده است.

۲- المحلی ج ۱۱، ص ۲۲۴.

مرحوم حاجی نوری کتابی دارد به نام فصل الخطاب فی تحریف کتاب رب الأرباب. احسان الهی ظهیرهم کتابی نوشته به نام الشیعه و القرآن.

حاجی نوری در باب اول تا دهم کتابش، آنچه روایت در مکتب خلفا بوده است که از آنها می توانسته استفاده کند که قرآن تحریف شده، آورده و در باب یازدهم و دوازدهم، چنین روایت هایی را از مکتب **اهل البیت (علیهم السلام)** آورده است.

احسان الهی ظهیر در کتاب الشیعه و القرآن، فقط روایت هایی را که حاجی نوری از مکتب **اهل بیت (علیهم السلام)** آورده، ذکر کرده است، و روایت هایی که از مکتب خلفا آورده، اسقاط کرده. مهمترین سبب کشتار شیعیان پاکستان به دست وهابی های این کشور تا به امروز، این دو کتاب است.

سه جلد کتاب در جواب احسان الهی ظهیر و حاجی نوری نوشته ام که: جلد اولش به نام بحوث تمهیدیّه است، و در آن بیان اصطلاحات قرآنی است که امروزه از دست ما رفته و تا آن اصطلاحات را نفهمیم، روایتی را که آن اصطلاحات را دارد، نمی فهمیم.

در جلد دوم، تمام احادیثی که در مکتب خلفا درباره تحریف قرآن آمده، در هشتصد صفحه بررسی و پاسخ داده شده است.

و جلد سوم آن، القرآن الکریم و روایات مدرسه **أهل البیت (علیهم السلام)** است که در آن تمام روایاتی که حاجی نوری از مکتب **اهل بیت (علیهم السلام)** آورده و به آنها استناد کرده که الفاظ قرآن - العیاذ باللّه - تحریف، یا کم و یا زیاد شده، از لحاظ متن و سند بررسی شده و به توفیق الهی ثابت گردیده که سند هر حدیث چه اشکالی دارد و مراد از متن حدیث چیست.

در آن بحثها معلوم می شود که قسمتی از مشکل، به دلیل نفهمیدن بعضی اصطلاحات قرآنی در روایات است و قسمتی دیگر به سبب اشکال در سند حدیث است.

بنابراین، شریعت اسلام با دو وحی نازل می شده است: وحی قرآنی و وحی بیانی که با وحی قرآنی تنها، و بدون وحی بیانی، ما به شرایع اسلامی (همچون نماز، روزه، حج) نمی توانیم برسیم. این، فرق بین شریعت خاتم الانبیاء و سایر شرایع است. چرا که در سایر شرایع، همه شرایع پیامبران، در کتابهای آسمانی شان بوده (و کتابهای آسمانی آنها تحریف شده) اما در شریعت اسلام چون بنا بوده این شریعت تا ابد بماند اصول شریعت در کتاب آسمانی و وحی قرآنی است و شرح و بیانش در حدیث پیامبر (صلی الله علیه و آله) است که منشأش وحی بیانی می باشد.

### سرگذشت حدیث پیامبر

اینک بررسی نماییم پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله)، با حدیث پیامبر (صلی الله علیه و آله) چه کردند. آیا آنها هم همان کارهایی را کردند که زورمندان امتهای گذشته با اصل کتاب آسمانی خود می کردند؟ در این امت، زورمندان (یعنی خلفایی که حدیث پیامبر، مخالف با هوای نفسشان بود، مانند معاویه و یزید)، حدیث پیامبر را در عمل تحمل نکردند و با آن به مقابله برخاستند.

اگر بخواهیم شواهد همه مصادر را بگوییم محتاج به نوشتن چندین کتاب است. (۱)

پاورقی:

۱- در این باره به کتابهای احادیث أم المؤمنین عائشة در ۲ جلد و عبدالله بن سبا در ۲ جلد و صد و پنجاه صحابی ساختگی در سه جلد، از همین مؤلف مراجعه کنید.

اینک به چند مورد اکتفا می نماییم.

**الف)** در مسند احمد و سنن دارمی و بعضی کتابهای دیگر، از عبدالله بن عمرو بن عاص روایت کرده اند که گفت: قریش (یعنی مهاجران) به من گفتند:

(تَكْتَبُ كُلُّ مَا تَسْمَعُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ وَرَسُولِ اللَّهِ بَشَرٌ يَتَكَلَّمُ

فِي الْغَضَبِ وَالرِّضَا؟...) (۱)

آیا شما هر چه از پیامبر (صلی الله علیه و آله) می شنوی، می نویسی؟ در حالی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) هم بشری است مانند همه افراد بشر، و در حال غضب یا در حال رضا، حرفی می زند...؟

یعنی مثلاً پیامبر، یک جایی از ابوذر خوشش آمده، می گوید:

(مَا أَظَلَّتِ الْخُضْرَاءُ وَلَا أَقَلَّتِ الْغُبَرَاءُ مِنْ ذِي لَهْجَةٍ أَصْدَقَ مِنْ

أَبْيَذِرَ). (۲)

آسمان سبز، بر راستگوتر از اباذر سایه نیافکنده و زمین خاکی بر روی خود، راستگوتر از اباذر، بر نداشته است.

جایی دیگر هم از عمار خوشش آمده، فرموده:

(عَمَّارٌ مَعَ الْحَقِّ). (۳)

عمار همواره با حق است، در کنار حق است.

پاورقی:

---

۱- سنن أبي داود، ج ۲، ص ۱۷۶؛ مستدرک الحاكم، ج ۱، ص ۱۰۶.

۲- مسند احمد، ج ۵، ص ۱۹۷؛ مستدرک الحاكم، ج ۳، ص ۳۴۲ و ۳۴۴.

۳- کنز العمال، ج ۱۳، ص ۵۳۹.

در یک قضیه ای هم پیامبر از حَكَم بن ابی العاص بدش آمده، لعنتش کرده! آن وقت، این چه کاری است که شما همه اینها را می نویسی؟ بنابراین قریش در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) هم، صحابه را از نوشتن حدیث پیامبر نهی می کردند. (۱)

عبدالله بن عمرو بن عاص می گوید: اعتراض قریش را به پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل کردم فرمود:

(أَكْتُبُ، قَوْلَ الَّذِي نَفْسِي بِيدِهِ مَا خَرَجَ مِنْ فِيٍّ إِلَّا حَقٌّ). (۲)

بنویس! بخدا سوگند از دو لب من، جز حق بیرون نمی آید.

پس منع نشر حدیث از زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) شروع شده است.

ب) پیامبر (صلی الله علیه و آله) در مرض وفاتش گفت:

(أَتُونِي بِدَوَاةٍ وَ قِرْطَاسٍ أَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ). (۳)

برای من دوات و کاغذی بیاورید تا برای شما وصیتی را بنویسم که بعد از آن هرگز گمراه نشوید.

واقعاً عجیب است. برای هیچ پیامبری این پیشامد، روی نداده است. عمر در آنجا شعاری داد که ۱۳۳ سال ماند. (۴) او گفت:

پاورقی:

۱- برای اطلاع بیشتر ر.ک: علوم حدیث، شماره ۵، ص ۸، مقاله « منع تدوین حدیث » محمد علی مهدوی راد.

۲- سنن ابی داود، ج ۲، ص ۱۷۶؛ مستدرک الحاکم، ج ۱، ص ۱۰۶.

۳- صحیح مسلم، ج ۵، ص ۷۶؛ صحیح البخاری، ج ۱، ص ۵۴؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۳۵۵.

۴- تا اینکه در سال ۱۴۳ هجری به دستور ابوجعفر منصور، نوشتن حدیث پیامبر شروع شد.

« حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ: (۱) كِتَابُ خُدا مَا رَا بَسِ اسْت ».

پس از درخواستِ پیامبر، بین صحابه، سر و صدا شد. خواستند بروند قلم و دوات بیاورند، عمر دید الآن می آورند و آنچه پیامبر می خواهد نوشته می شود؛ گفت:

« إِنَّ الرَّجُلَ لَيَهْجُرُ: (۲) این مرد هذیان می گوید ».

این خود، جنگ با حدیث پیامبر (صلی الله علیه و آله) است! بعضی از حاضرین صحابه گفتند: برویم و بیاوریم، پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:

(أَوْ بَعْدَ مَاذَا؟... پس از چه؟ پس از چنین حرف و حدیثی؟)

کسی که در روی پیامبر (صلی الله علیه و آله) بگوید: «او هذیان می گوید» - العیاذ بالله - بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله) هم می تواند سه چهار تا از آن شهود کذایی برای اثبات حرف ناشایست خود بیاورد. در صحیح بخاری آمده است که عمر گفت:

« حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ » بعضی از صحابه خواستند قلم و کاغذ بیاورند تا وصیت نامه نوشته شود، در اینجا گفتند یکی از حاضرین گفت: « إِنَّ الرَّجُلَ لَيُهْجِرُ » و معلوم است آن کسی که مخالف نوشتن وصیت پیامبر بود این حرف را زده است و او کسی جز عمر نبود! تا شهادت بدهند که فرمایش پیامبر (صلی الله علیه و آله) و

پاورقی:

۱- صحیح بخاری، ج ۷، ص ۹.

۲- با تفاوتی در الفاظ: صحیح بخاری، ج ۴، ص ۳۱؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۶؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۳۵۵؛ تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۱۹۳؛ کامل ابن الاثیر، ج ۲، ص ۳۲۰.

آله) در حال احتضار بوده و هذیان می گفته و چنان چیزی نگفته و ننوشته است. این بود که رسول خدا فرمود:

(قُومُوا عَنِّي، لَا يَنْبَغِي عِنْدَ نَبِيٍّ تَنَازُعٌ). (۱)

برخیزید و از نزد من بروید که شایسته نیست نزد پیامبری، جدال و دعوا کردن.

واقعاً دردآور است. بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله) در احوال ابی بکر، در تذکره الحفاظ ذهبی هست که بعد از اینکه با ابوبکر بیعت شد، گفت:

(لَا تُحَدِّثُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ، وَ إِذَا سَأَلْتُمْ عَنْهُ، قُولُوا بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ كِتَابُ اللَّهِ، أَجَلُّ مَا أَحَلَّهُ وَ حَرَّمُوا مَا حَرَّمَهُ). (۲)

از پیامبر حدیث روایت نکنید هر چه از شما سؤال شود بگویید بین ما و شما کتاب خدا هست هر چه را حلال فرموده حلال بدانید و هر چه را تحریم نموده حرام بدانید.

این، سیاستِ مکتب خلفا است. چاره دیگری هم نداشتند زیرا اگر احادیث پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود، آنها دیگر نمی توانستند خلافت کنند. در نتیجه باید از نشر حدیث جلوگیری می کردند.

نکته ای که ناگفته ماند، اینکه پیامبر (صلی الله علیه و آله) هر آیه ای که نازل می شد، به هر کس که آن را تبلیغ می فرمود، بیانی را هم که از جانب خدا پاورقی:

---

۱- صحیح بخاری، باب جوائز الوفاء من کتاب الجهاد، ج ۲، ص ۱۲۰ و نیز ج ۲، ص ۱۳۶؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۷۵؛ مسند احمد، تحقیق احمد شاکر، حدیث ۱۹۵؛ طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۲۴۴، ط بیروت؛ طبری، ج ۳، ص ۱۹۳.  
۲- تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۵.

درباره آن آیه بر او وحی شده بود برای وی بیان می فرمود و بدین سان تبلیغ را کامل می کرد. تبلیغ پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله)، ناقص نبوده است. اگر می فرمود: « أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ؛ (۱) به هنگام زوال خورشید، نماز را بجای آور » این با وحی قرآنی آمده بود. همراه با این وحی قرآنی، جبرئیل بیان می کرد که نحوه اقامه نماز چنین است. این سخن از سخنهای مهمی است که گره هایی را در شناخت حدیث، باز می کند.

ابن مسعود می گوید: « هفتاد سوره از دهان پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرا گرفتیم ». (۲) مثلاً وقتی آیه نازل می شد که: (وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ، پیامبر (صلی الله علیه و آله) به او می فرمود که اینها بنی امیه هستند.

بدین گونه، مصاحف صحابه، همراه با بیانی که از پیامبر (صلی الله علیه و آله) در تفسیر قرآن و درباره هر آیه شنیده بودند، نوشته می شد.

ابن مسعود، آنچه از بیان آیات، از پیامبر شنیده بود، نوشته بود و آن صحابی دیگر، در مصحف دیگری آنچه درباره سوره های دیگر شنیده بود، نوشته بود.

در مسند احمد، آمده که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در مسجد، (كَانَ يُعَلِّمُنَا عَشْرَ آيَاتٍ، عَشْرَ آيَاتٍ؛ یعنی پیامبر (صلی الله علیه و آله) ده آیه ده آیه به ما تعلیم می کرد. (لَا تَنْتَعِدَاهَا حَتَّى نَعْلَمَ مَا فِيهَا مِنَ الْعِلْمِ وَالْعَمَلِ)؛ (۳) از آن ده آیه نمی گذشتیم مگر زمانی که علم و عمل آن آیات را به خوبی یاد گرفته باشیم. مثلاً اگر از داستان پیامبران ذکر می شده بود، داستان آن پیامبر را می گفت؛ یا

پاورقی:

۱- سوره اسراء، آیه ۷۸.

۲- مصاحف ابن ابی داود، ج ۱، ص ۱۵.

۳- مسند احمد، ج ۵، ص ۴۱۰؛ تفسیر الطبری، ج ۱، ص ۲۷؛ کنز العمال، ج ۲، ص ۳۴۶؛ بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۱۰۶. برای اطلاع بیشتر، ر.ک: القرآن الکریم و روایات المدرستین، السید مرتضی العسکری، شركة التوحيد للنشر، تهران، ج ۱، ص ۱۵۷.

اگر آیه مربوط به قیامت بود، این را که روز قیامت چگونه است، بیان می فرمود. اگر درباره احکامی مانند وضو و نماز و تیمم بود، عمل را یاد می داد. پس پیامبر (صلی الله علیه و آله) هیچ آیه قرآنی را تبلیغ نفرموده، مگر آنکه وحی بیانی هم با آن بوده است و همراه آن به امت، ابلاغ شده است.

وحی بیانی، همان حدیث پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای ماست. این وحی های بیانی پیامبر (صلی الله علیه و آله)، مخالف با سیاست خلفا بوده است. به عنوان نمونه، در باب آیه: «( يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ ) ای مؤمنان صدای خود را فراتر از صدای پیامبر نکنید» در صحیح بخاری آمده است که منظور، ابوبکر و عمر بودند. (۱)

خوب، این با سیاست خلفا درست در نمی آمد؛ از این نمونه ها بسیار است، یکی دو تا هم نیست.

در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله)، دو گونه نوشته قرآنی وجود داشت: یکی آنچه که صحابه خودشان هر چه که می شنیدند - از قرآن و تفسیر آن - به اختیار خود می نوشتند؛ دیگری آنچه که پیامبر دستور می داد می نوشتند. بدین ترتیب که آنچه بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل می شد، آن حضرت هر یک از صحابه نویسنده را که در دسترس بود، می طلبیدند و آنها آن وحی قرآنی و وحی بیانی (هر دو) را بر روی هر چه که نزدشان بوده است (مثل: تخته و کاغذ و کتف گوسفند و پوست و غیره)، می نوشتند.

من تا ۲۹ نویسنده وحی در تاریخ نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) دیده ام؛ (۲)

پاورقی:

۱- صحیح بخاری، طبع البغا، ج ۴، حدیث ۴۱۰۹ و ج ۶، حدیث ۶۸۷۲، در شأن نزول این آیه

سوره حجرات، آیه ۲.

۲- عبون الاثر، ج ۲، ص ۱۹۱.

نه اینکه اینها کُتّاب باشند، یعنی هر یک کاتب خاص پیامبر بوده باشند. خیر. کاتب پیامبر (صلی الله علیه و آله) غیر از علی (علیه السلام) کس دیگری نبوده است. بلکه اینها کسانی بودند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) آنها را برای نوشتن وحی می طلبید و هر کدام از آنها آنجا حاضر بود، برای رسول خدا می نوشت.

وحی الهی، گاهی روی تخته یا کاغذ نوشته می شد، گاهی روی پوست، گاهی روی کتف گوسفند و گاو و شتر.

این نوشته ها در خانه پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود. پیامبر (صلی الله علیه و آله) به علی (علیه السلام) وصیت کرد که وقتی از کفن و دفن من فارغ شدی، اینها را جمع آوری کن. (۱)

جمع کردن آنها هم این طور بود که حضرت امیر (علیه السلام) تخته ها و پوستها را سوراخ می کرد و از میانشان نخ می دوانید. ایشان این کار را از صبح چهارشنبه شروع کرد (چون تجهیز پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) تا شب چهارشنبه طول کشید) و صبح جمعه به اتمام رساند. سپس با کمک قنبر، این مصحفی را که در آن، تمام قرآن و تمام وحی بیانی بود، به مسجد پیامبر (صلی الله علیه و آله) برد.

با در دسترس بودن چنین مصحفی، دیگر امکان نداشت ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه و یزید و... خلیفه بشوند.

خلفا رو به روی امیرالمؤمنین (علیه السلام) ایستادند و گفتند: «ما قرآن

پاورقی:

---

۱- بحارالانوار، ج ۹۲، ص ۴۸ و ۵۲، به نقل از تفسیر قمی، ص ۷۴۵؛ عمده القاری، ج ۲۰، ص ۱۶؛ فتح الباری، ج ۱۰، ص ۳۸۶؛ مناقب ابن شهر آشوب ج ۲، ص ۴۱؛ الاتقان للسیوطی، ج ۱، ص ۵۹.

گردآورده تو را لازم نداریم، ما قرآن داریم». راست هم می گفتند و قرآن (بدون وحی بیان) را داشتند. حضرت فرمود: «دیگر این قرآن را نمی بینید» (۱) و آن قرآن، الان نزد حجت بن الحسن (عج) است. و این، همان کتابی است که در احادیث آمده است وقتی حضرت حجت (عج) ظاهر می شود، می دهد تا اصحابش که ایرانی اند آن را در مسجد کوفه درس بدهند. (البته ناگفته نماند که از زمان شیخ طوسی تا امروز هم، علما و فقهای نجف، ایرانی بوده اند) کتاب جدیدی که روایات ما می گویند حضرت حجت (عج) می آورد، این قرآن است.

حال ببینیم که با حدیث پیامبر (صلی الله علیه و آله) چه کردند. ابوبکر دستور داد تا قرآن را مجرد از وحی بیانی بنویسند. این جمع آوری، در زمان ابوبکر شروع شد و در زمان عمر، تمام شد. عمر، آن قرآن را نزد حفصه گذاشت (۲) و شروع کرد به منع کردن از نشر حدیث پیامبر (صلی الله علیه و آله).

عمر با حدیث پیامبر (صلی الله علیه و آله) چه کرد؟

اولاً: منع روایت کردن حدیث پیامبر (صلی الله علیه و آله)

به عنوان مثال، سه صحابی (به نامهای عبدالله بن مسعود، ابودرداء و ابو مسعود انصاری) که در خارج مدینه به خلاف میل خلیفه، حدیث روایت می کردند، آنها را به مدینه جلب کرد و از این شهر ممنوع الخروج نمود و تا پایان

پاورقی:

---

۱- تفسیر الشہرستانی، المقدمة، الورقة، ۱۵ أ.

۲- المصاحف، ج ۱، ص ۹؛ کنز العمال، ج ۲، ص ۳۶۲ - ۲۶۳؛ منتخب الكنز، بهامش مسند

احمد، ج ۲، ص ۴۴؛ فتح الباری، ج ۱۰، ص ۳۹۰.

عمر خویش اجازه نداد از مدینه خارج شوند. (۱)

در مقدمه سنن ابن ماجه آمده که:

قرظہ (۲) بن کعب می گوید: عمر، ما را به عنوان کارگزاران دولتی در کوفه تعیین کرد و با ما تا بیرون مدینه آمد. گفت: « می دانید برای چه شما را بدرقه کردم ». گفتیم: « برای اینکه ما صحابی پیغمبریم ». گفت: « (و إِنَّ مَعَ ذَلِكَ لَحَاجَةً إِنْكُمْ تَأْتُونَ أَهْلَ قَرْيَةٍ، لَهُمْ دَوِيٌّ بِالْقُرْآنِ كَدَوِيَّ النَّحْلِ لَا تَسْغَلُوهُمْ بِحَدِيثِ رَسُولِ اللَّهِ) (۳) علاوه بر این، مرا هدف دیگری هم هست و آن اینکه شما به شهری می روید که مردم آنجا صدای قرآن خواندنشان مانند صدای زنبوران عسل در کندوست. آنها را با روایت کردن حدیث رسول خدا مشغول نکنید ».

نوشته اند که از قرظہ درباره حدیث پیامبر (صلی الله علیه و آله ) می پرسیدند، می گفت: « عمر، نهیمان کرده است ». (۴)

این نهی کردن عمر (که من در جلد اول و دوم معالم المدرستین درباره آن مطالبی نوشته ام و در سیره عمر بن الخطاب در تاریخ طبری هم آمده) تا به پاورقی:

---

۱- تذکره الحفاظ ذہبی، ج ۱، ص ۷؛ شرف اصحاب الحدیث خطیب بغدادی، ص ۸۷؛ تاریخ

ابن عساکر، تحقیق سکینه الشہابی، ج ۳۱، ص ۲۸۰.

۲- قرظہ بن کعب الانصاری خزرجی، از صحابیان پیامبر (صلی الله علیه و آله) است در غزوہ احد، و غزوات پس از آن شرکت داشت. یکی از ده نفری است که عمر، ایشان را به همراه عمار یاسر به هنگام خلافت خود به کوفہ فرستاد. در فتح ری کہ به سال ۲۳ هجری صورت گرفت، حضور داشت و امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) هنگامی کہ از کوفہ به بصرہ در جنگ جمل حرکت کرد، قرظہ را به عنوان والی کوفہ قرار داد و عاقبت به هنگام خلافت امیرالمؤمنین (علیه السلام) از دنیا رفت. به نقل از اسد الغابہ، ج ۴، ص ۲۰۳.

۳- سنن ابن ماجه، المقدمة، باب التوقی فی الحدیث عن رسول الله (صلی الله علیه و آله)، ج

۱، ص ۱۲.

۴- مستدرک الحاکم، ج ۱، ص ۱۰۲.

حدی رسید که اباحصین می گوید: عمر، هر کسی را که به عنوان والی به جایی می فرستاد، همراه او تا بیرون مدینه می رفت و به او سفارش می کرد که مبادا از پیامبر (صلی الله علیه و آله) حدیث روایت کند و می گفت که من در ثواب این کار با شما شریکم! (۱)

**ثانیا:** منع پرسش از تفسیر قرآن

عمر فقط به چند نفری در مدینه اجازه داد تا حدیث روایت کنند. این چند نفر، عبارت بودند از:

۱- أم المؤمنین عایشه (۲)

۲- کعب الأحبار یهودی: کعب الأحبار همان کسی است که وقتی بیت المقدس فتح شد، از یمن به مدینه آمد و اظهار اسلام کرد و می خواست به بیت المقدس برود. عمر، او را در مدینه نگه داشت و سخنان رسمی دربار خلافت شد. (۳)

پاورقی:

۱- تاریخ طبری، طبع اروپا، ج ۵، ص ۲۷۴۱.

۲- طبقات ابن سعد، ج ۸، ص ۳۷۵. همچنین رجوع کنید به جلد دوم از کتاب احادیث أم المؤمنین عائشه، که من در آغاز ثابت کرده ام که کسی در تاریخ اسلام به قدر او بر پیامبر خدا دروغ نبسته و کسی به قدر او درباره سیره پیامبر (صلی الله علیه و آله) خلاف واقع نگفته است و متأسفانه همگان - غیر از پیروان مکتب اهل بیت (علیهم السلام) سیره پیامبر (صلی الله علیه و آله) را از احادیث عایشه می گیرند.

۳- أبواسحاق کعب بن مافع ملقب به کعب الأحبار یا کعب الحبر، اصلاً یهودی بود و از بزرگان علمای یهود به شمار می رفت. ابن سعد، ج ۷، ق ۴، ص ۱۵۶ ابتدا در یمن بود و در همانجا در زمان ابوبکر اسلام آورد. به هنگام خلافت عمر به مدینه آمد تا از آنجا به بیت المقدس برود و در آنجا ساکن شود. لکن به اصرار عمر در مدینه ماند. او همیشه از تورات به عنوان «کتاب خدا» «

۳- تمیم داری: تمیم داری کسی است که از راهبان نصارا بود، او سخنگوی رسمی قبل از نماز جمعه شده بود. (۱)  
پاورقی:

«» نام می برد با اینکه در آن روز بنا به تصریح قرآن کریم (سوره بقره، آیه ۷۵-۱۵۹) تورات تحریف شده و دیگر، کتاب آسمانی خالص نبود. در زمان عثمان وقتی که کار حکومت دگرگون شد، کعب از مدینه به شام رفت و به معاویه پیوست. کعب الأخبار، کوششی تام داشت تا اخبار یهود را در میان مسلمانان نشر نماید و متأسفانه در این کار موفق شد و دروغهای وی درباره مدح و ثنای اهل کتاب و قبله آنها بیت المقدس، و تفسیر آیات قرآن کریم به کتب تفسیر و حدیث و تاریخ اسلامی مانند تفسیر طبری، تفسیر الدر المنثور سیوطی، تفسیر قرطبی، تاریخ ابن کثیر و نظایر آن راه یافت. کعب شاگردانی هم تربیت کرد تا در انتشار یهودیت او را یاری دهند از جمله این شاگردان عبدالله بن عمرو بن عاص و أبوهیره دؤسی است. عمرو عثمان و معاویه در ترویج کتب کعب بسیار کوشیدند و بدین منظور پیوسته از او در زمینه مبدأ خلق و قضایای معاد و تفسیر قرآن سؤال می کردند. سرانجام کعب در سال ۳۵ هجری. در سن ۱۰۴ سالگی در شام وفات یافت. برای آشنایی تفصیلی با کعب الأخبار رجوع کنید به: نقش ائمه در احیاء دین، ج ۶، ص ۱۰۳ - ۱۲۲

۱- أبو رقیة تمیم بن أوس بن خارجة الداری، اصلاً نصرانی بود، در سال نهم از هجرت، به مدینه آمد و مسلمان شد. صحیح مسلم، ج ۸، ص ۲۰۴ راهب اهل فلسطین و عابد مردم آنجا بود. (الاصابة فی تمییز الصحابة، ج ۱، ص ۱۸۶، ترجمه شماره ۸۲۷) و از علما و دانایان به تورات انجیل به شمار می رفت. (تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۵۱۱ چاپ اول حیدرآباد) بنا به روایت صحیح بخاری (کتاب الوصایا، ج ۴، ص ۱۳ و ۱۴، چاپ عبدالحمید) سبب مسلمان شدن تمیم داری آن بود که به هنگام سفری تجاری، با عدی بن بداء و مردی از بنی سهم، همراه می شود و در راه مرد سهمی درمی گذرد و اموالش را به این دو می سپرد تا به خانواده اش بازگردانند و صورت اموال خود را نیز بی خبر از آن دو در میان کالاها می گذارد. این دو خیانت می کنند و بهترین اموال مرد سهمی و از جمله جام نقره ای طلاکاری شده ای را که سیصد مثقال طلا در آن به کار رفته بود برای خود برمی دارند و به هنگامی که ورثه مرد متوجه می شوند، این دو به دروغ در حضور پیامبر قسم می خورند که از این امر بی خبرند. بالأخره حقیقت آشکار می گردد و آیات «»

اینها حدیث روایت می کردند و کس دیگری در زمان عمر، حق حدیث روایت کردن نداشت. (۱) عمر، سایر صحابیان را از نقل حدیث پیامبر، ممنوع کرده بود.

پاورقی:

«««« ۱۰۶ و ۱۰۷، سوره مائده در قدح تمیم داری و عدی بن بداء نازل می شود و آنها به خیانت خویش اعتراف می کنند. در این مرحله پیامبر (صلی الله علیه و آله) حکم کردند که آن دو باید جام یا پول آن را به ورثه مرد سهمی بازگردانند. سپس به تمیم فرمودند: «وای بر تو ای تمیم! اسلام بیاور تا خداوند از تو درگذرد» و بدین ترتیب، تمیم، مسلمان می شود. در عصر خلافت عمر بن الخطاب، تمیم داری مورد عنایت ویژه وی قرار گرفت. عمر او را «خیر اهل المدینة؛ بهترین فرد مدینه» (الاصابة، ج ۳، ص ۴۷۳، چاپ ۱۳۵۸ قاهره) و «بهترین مؤمن» (سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۴۴۶، چاپ بیروت ۱۴۰۱) نامید و بدو مأموریت داد که در روز جمعه هر هفته به عنوان خطیب قبل از نماز جمعه، برای عموم مسلمانان مدینه سخنرانی کند. در زمان حکومت عثمان، تمیم داری موظف شد تا هفته ای دو روز به این کار بپردازد. (تهذیب تاریخ ابن عساکر، ج ۳، ص ۳۶۰) خلیفه ثانی، تمیم داری را ملحق به اهل بدر کرد و او در کنار پیشقدمان و بزرگان اسلام قرار گرفت و از بیت المال به او، پنج هزار درهم اختصاص یافت. (فتوح البلدان، ص ۵۵۶، چاپ مصر) هنگامی که عمر دستور داد تا نمازهای مستحب و نافله ماه رمضان به جماعت خوانده شود سال ۱۴ هجری دو نفر را به امام جماعت منصوب داشت که یکی از آنها تمیم داری بود. او با لباسی که به هزار درهم خریده بود به نماز حاضر می شد و بر مسلمانان امامت می کرد. (تاریخ ابن عساکر، ج ۱۰، ص ۴۷۹) تمیم داری تا پایان خلافت عثمان در مدینه بود و به نشر اسرائیلیات می پرداخت. پس از قتل عثمان به شام فرار کرد و در سال چهلیم هجری در آنجا از دنیا رفت. برای آشنایی بیشتر با تمیم داری رجوع کنید به: نقش ائمه در احیاء دین، ج ۶، ص ۸۳. ۹۹.

۱- البته عبدالله بن عباس نیز جزو کسانی بود که اجازه نقل حدیث و حتی تفسیر قرآن داشت. برای تفصیل بیشتر رجوع کنید به: القرآن الکریم و روایات المدرستین، ج ۲، ص ۴۲۰-۴۷۲.

### ثالثاً: منع تفسیر قرآن

این داستانی که می آورم، در چند کتاب اهل سنت هست. (۱)  
کسی به نام صَبِیغ بن عِسلِ تَمیمی از اشراف قبیله تمیم بود که در اسکندریه، از اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) که در آنجا بودند، تفسیر قرآن می پرسید.

عمرو عاص، عمر را خبر کرد. عمر گفت: «او را با پیک حکومتی نزد من بفرست». وقتی صبیغ به همراه پیک به مدینه رسید، عمر، او را نشاند و با عُرْجون (خوشه خرمایی که خرمایش را کنده باشند) که نزدش بود، آنقدر به سر او زد که گفت: «(یا امیر المؤمنین! حَسْبُكَ قَدْ ذَهَبَ الَّذِي كُنْتَ أَجْدُ فِي رَأْسِي)؛ بس کن، آنچه را در سر خود می یافتم از سر من بیرون رفت».

و وقتی بلند شد، خون از سر او به دامنش و از دامن پیراهن عربی اش به زمین می چکید. برای بار دوم هم عمر، او را طلبید. این دفعه او را روی زمین خوابانید؛ صد تازیانه به پشت او زد که از پشتش خون جاری شد. دفعه سوم که او را آوردند، گفت: «(یا امیر المؤمنین إِنْ كُنْتَ تُرِيدُ قَتْلِي فَاقْتُلْنِي قَتْلًا جَمِيلًا)؛ اگر می خواهی مرا بکشی، بی زجر و آزار بکش!».

عمر، او را به بصره، نزد ابو موسی اشعری والی بصره فرستاد و به او دستور داد که مردم را از سخن گفتن با او منع کند.

این شخص به مسجد که وارد می شد، هر جا که می نشست مردم از گردش پراکنده می شدند و آنجایی که در مسجد می ایستاد، کسی پهلوی او نمی

پاورقی:

۱- از جمله در: الدر المنثور، ج ۶، ص ۱۱۱؛ سنن الدارمی، ج ۱، ص ۵۴ - ۵۶؛ تفسیر ابن کثیر،

ج ۴، ص ۲۳۱ - ۲۳۲؛ تفسیر القرطبی، ج ۱۷، ص ۲۹.

ایستاد. پس از مدتی نزد ابوموسی آمد و از حال خود شکایت کرد و از او خواست تا نزد خلیفه وساطت کند تا این منع برطرف شود. ابوموسی وساطت کرد و آزاد شد. (۱)

پس این چنین از نشر حدیث پیامبر (صلی الله علیه و آله) جلوگیری کردند. از این بالاتر هم کرده اند.

در شرح احوال قاسم بن محمد بن ابی بکر در طبقات ابن سعد آمده است که عمر، بالای منبر، اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) را قسم داد که هر که حدیث از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نوشته، بیاورد. اصحاب نمی دانستند که چه نیتی دارد. از صحابه هر که حدیث از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نوشته بود، آورد. وقتی آوردند همه را جمع کرد و در آتش سوزانید. (۲)

خلیفه دوم اینگونه از نشر احادیث پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) جلوگیری کرد و فقط به سه نفر اجازه نشر حدیث داد که عبارتند از:

- عایشه

- تمیم داری (که اصلاً راهب نصرانی بود)

- کعب الأحبار یهودی (که تظاهر به اسلام کرده بود)

به ابن عباس هم اجازه داده بود. البته دیدگاه دستگاه خلافت را در روایت حدیث پیامبر به ایشان فهمانیده بود و برای ایشان معین کرده بود که چه حرفهایی بزنند؛ «(إِنَّ عُمَرَ كَانَ يَقُولُ: أَقِلُّوا الرِّوَايَةَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) إِلَّا فِي مَا يُعْمَلُ بِهِ)؛ (۳) عمر همواره می گفت: روایت کردن از رسول خدا را

پاورقی:

۱- القرآن الکریم و روایات المدرستین، ج ۲، ص ۴۱۵ - ۴۱۷.

۲- طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۱۴۰.

۳- تاریخ ابن کثیر، ج ۸، ص ۱۰۷.

کم کنید مگر در امور عملی» (مثل اینکه پیامبر چگونه وضو می گرفت یا چگونه نماز می خواند). لذا ابن عباس غیر از تفسیر آیاتی که درباره جهنم و بهشت و اینها بود، چیز دیگری نمی گفت. این، رفتار عمر بود با کتابت احادیث. دیگر چیزی از احادیث پیامبر (صلی الله علیه و آله) نمانده بود. مگر آنهایی که نزد صحابه، در مصاحف (یعنی قرآنهای با تفسیر) بود.

درباره جمع آوری قرآن در جلد دوم القرآن الکریم و روایات المدرستین نوشته ام که عمر، قرآنی دید که در حاشیه اش بیان پیامبر (صلی الله علیه و آله) است؛ آنجا را با قیچی برید و حدیث پیامبر (وحی بیانی) را جدا کرد که باقی نماند. (۱)

عمر که مُرد، عثمان، آن قرآنِ بی وحیِ بیانی (قرآن جمع آوری شده بی تفسیر) را از حفصه گرفت و دستور داد هفت نسخه از روی آن نوشتند و شش نسخه از آن را به مکه، یمن، دمشق، حمص، کوفه و بصره فرستاد. یک نسخه را هم نزد خود در مدینه نگاه داشت. (۲)

قرآنی را که آوردند (نسخه حفصه)، غلط املائی داشت. عثمان گفت: «(فیه لَحْنٌ سَتَقِیْمُهُ الْعَرَبُ بِالْأَسَنِتِهَا)؛ (۳) در این قرآن غلط املائی وجود دارد که عرب آن را با زبان خودش درست خواهد خواند». معنای این جمله، درست فهمیده نشده است. «لحن» یعنی غلط املائی. مسلمانها آن غلطهای املائی را هم تا امروز در نوشتن قرآن نگاه داشته اند. این قرآنی که امروز بین مسلمانها هست، پاورقی:

---

۱- کنز العمال، ج ۲، ص ۲۰۴، حدیث ۳۰۲۳، طبع دائرة المعارف العثمانیه، حیدرآباد، ۱۳۶۴

هجری.

۲- تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۲، ص ۱۴۴ - ۱۴۵.

۳- الدر المنثور، ج ۲، ص ۲۴۶؛ کنز العمال، ج ۲، ص ۳۷۲؛ منتخب کنز، ج ۲، ص ۵۱، به نقل

از مصاحف ابن ابی داود و مصاحف ابن انباری.

همان قرآنی است که در زمان عثمان با همان غلطهای املائی نوشته شده بود. مانند کلمه «رحمان» که به صورت «رحمن» نوشته شده، یا کلمه «بسطه» که به صورت «بسطه» نوشته شده است. (۱)

اینکه گفته اند عثمان قرآن را جمع کرده، من در جلد دوم القرآن الکریم و روایات المدرستین ثابت کرده ام که اشتباه است. (۲)

قرآن در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) با وحی جبرئیل جمع شده است (إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ... ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ)؛ (۳) جمع کردن و خواندن قرآن برعهده ماست... سپس بیان و توضیح آن نیز برعهده ماست.

اولین بار، قرآن را خدا در سینه پیامبر (صلی الله علیه و آله) جمع کرد و هر سال، ماه رمضان، جبرئیل با پیامبر (صلی الله علیه و آله) قرآنی را که نازل شده بود، مقابله می کردند و در سال وفات پیامبر (صلی الله علیه و آله) دو بار بین جبرئیل و پیامبر (صلی الله علیه و آله) مقابله شده است. (۴)

#### پاورقی:

۱- نمونه های دیگر: لنسفن به صورت لنسفا نوشته شد در سوره علق، آیه ۱۵؛ لیکونن به صورت لیکونا نوشته شد در سوره یوسف، آیه ۳۲. یا لیت به صورت یلیت نوشته شد در سوره زخرف، آیه ۳۸. یعیسی نوشته شد در سوره آل عمران، آیه ۵۵. شرکاء به صورت شرکوا نوشته شد در سوره مائده، آیات ۱۱۰ و ۱۱۶. لشیء به صورت لشیء نوشته شد در سوره کهف، آیه ۲۳. بایید به صورت بایید نوشته شد در سوره ذاریات، آیه ۴۷.

۲- القرآن الکریم و روایات المدرستین، ج ۲، ص ۷۱ - ۹۵.

۳- سوره قیامت، آیات ۱۷ و ۱۹.

۴- مسند احمد، ج ۶، ص ۲۸۲؛ سنن ابن ماجه، ص ۵۱۸، حدیث ۱۶۲۱؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۹۰۵، حدیث ۹۸ و ۹۹.

## قرآن را در زمان خود پیامبر (صلی الله علیه و آله)

صدها صحابی - که خود قرآن را از پیامبر (صلی الله علیه و آله) آموخته بودند - نوشته بودند (۱) و هزارها نفر حفظ کرده بودند (۲) و هیچ کم و زیاد نشده است. (۳)

چیزی که هست، حدیث (یعنی وحی بیانی یا به عبارتی تفسیر) را حذف کردند و این قرآنی که در دست ماست، از زمان عثمان نوشته شده است؛ نه اینکه عثمان، قرآن را جمع کرده باشد. قرآن را پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ابوبکر و عمر هم جمع نکردند؛ قرآن را خدا جمع کرده است.

این روایتها (که جمع را به دیگران نسبت می دهند) همه دروغ است و در جلد دوم القرآن الکریم و روایات المدرستین، (باب جمع القرآن) این امر ثابت شده است.

مثلاً اینکه: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ)، (۴) در بیان آیات مربوط به « نساء النبی » آمده است، حکمتی دارد و آن، این است که دانسته شود که خطاب « وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى » (۵) شامل حضرت پاورقی:

---

۱- القرآن الکریم و روایات المدرستین، ج ۱، ص ۱۳۰ - ۲۱۸.

۲- همان.

۳- القرآن الکریم و روایات المدرستین، ج ۲، ص ۹۵ - ۱۲۱.

۴- سوره احزاب، آیه ۳۳: « خداوند جز این نمی خواهد که پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد ».

۵- سوره احزاب، آیه ۳۳: « ای زنان پیامبر... همچون دوران جاهلیت نخستین، در میان مردم ظاهر نشوید ».

زهر (سلام الله علیها) نمی شود. ایشان به نص این آیه، معصومه مطهره است و آیه یاد شده به دستور خدا در بین این آیات آورده شده است.

یک آیه و یا یک کلمه قرآن، جا به جا نشده و تغییر پیدا نکرده است. روایات تحریف را هم باید بگوییم یا اصلاً صحت ندارند یا معنای آنها را نفهمیده ایم. جا به جا شدن یک کلمه قرآن، مانند این است که بگوییم چشم را می شود به جای گوش گذاشت؛ امکان ندارد؛ چون با تغییر جای آیات و کلمات، معنا تغییر می کند.

سوره های قرآنی وزن دارند، من و زانشان را درک می کنم ولی نمی توانم بیان کنم. با تغییر کلمات، وزن و معنی آنها دگرگون می شود. سوره های قرآن، مثل شعر در زمان قبل از خلیل بن احمد هستند؛ که وزن دارند اما هنوز مردم به درستی آن را تشخیص نداده اند. یک کلمه قرآن، کم و زیاد و پس و پیش نشده است، هر کلمه در جایگاه خودش بین سایر کلمات قرار گرفته و با دیگر کلمات و با کل آیه و سوره، هماهنگ است.

بنابر آنچه تا اینجا بیان شد، دستگاه خلافت، اول، احادیث را جمع کردند و سوزانیدند و پس از آن خلیفه سوم، عثمان، قرآن را - که شامل وحی بیانی نیز بود و « مصحف » نامیده می شد - همه را جمع کرد و سوزانید. فقط یک نفر مصحفش را نداد و او عبدالله بن مسعود بود.

پس در زمان عثمان هم جمع آوری مصاحف، شدت پیدا کرد. صحابیانی که علیه عثمان قیام کرده بودند، از قرآن استفاده می کردند. عبدالله بن مسعود که «مُقْرِئ» (۱) اهل کوفه بود، در کوفه با ولید (والی آنجا) درگیر شد. ابن مسعود،

پاورقی:

۱- مقْرِئ یعنی کسی که قرآن را با وحی بیانی تفسیر تعلیم می کند.

آیه: (إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا) (۱) را می خواند و می گفت که این آیه درباره ولید نازل شده است. (۲) لذا عثمان، مصاحف صحابه را گرفت و همه را سوزانید، مگر ابن مسعود که مصحفش را نداد و چه ها که بر سرش نیامد! و چه دروغها که به مصحف او نسبت ندادند. بنی امیه برای شکستن شخصیت ابن مسعود، دروغهایی بر او و بر مصحفش بستند؛ از جمله مثلاً می گفتند که در مصحف او «معوذتین» نیامده است. (۳)

این قرآنی که نزد ماست، همان قرآنی است که بر پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله) نازل شده و هیچ کم و زیاد و جا به جایی (در کلمات) ندارد. فقط کاری که کردند، وحی بیانی را از آن جدا کردند چنانچه قبلاً کتابت و روایت حدیث پیامبر (صلی الله علیه و آله) را هم منع کرده بودند.

فقط در زمان خلافت ظاهری امیرالمؤمنین (علیه السلام) (سالهای ۳۶ - ۴۰ هجری) و زمان عمر بن عبدالعزیز (سالهای ۹۹ - ۱۰۱ هجری) کتابت حدیث پیامبر (صلی الله علیه و آله) مجاز بود. (۴) بعد که عمر بن عبدالعزیز را هم خود

پاورقی:

۱- سوره حجرات، آیه ۶؛ «اگر شخص فاسقی خبری را برای شما بیاورد، درباره آن تحقیق کنید».

۲- تفسیر طبری، ج ۲۶، ص ۷۸؛ تفسیر سیوطی، ج ۶، ص ۸۸ - ۹۲.

۳- الاتقان، ج ۱، ص ۸۱؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۱۲۹ و نیز رجوع کنید به القرآن الکریم و روایات المدرستین، ج ۲، ص ۱۰۴ - ۱۰۶. مراد از معوذتین، دو سوره «ناس» و «فلق» می باشد. درباره شأن عبدالله بن مسعود در نزد پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و بدرفتاری عثمان و بنی امیه با وی نیز رجوع کنید به القرآن الکریم و روایات المدرستین، ج ۲، ص ۴۶۶ - ۴۷۰ و احادیث أم المؤمنین عائشه، ج ۱، ص ۱۱۳ - ۱۱۷، طبع پنجم، ۱۴۱۴ هجری.

۴- سنن دارمی، مقدمه، ص ۱۲۶؛ طبقات ابن سعد، ج ۷، ص ۴۴۷، طبع بیروت؛ مصنف عبدالرازق، ج ۹، ص ۳۳۷، طبع هند، ۱۹۷۰ م؛ اخبار اصبهان ابو نعیم، ج ۱، ص ۳۱۲؛ تدریب الراوی سیوطی، ص ۹۰؛ فتح الباری، باب کتابة العلم، ج ۱، ص ۲۱۸.

بنی امیه سم دادند و کشتند، دوباره نوشتن حدیث ممنوع شد، تا سال ۱۴۳ هجری. (۱) حتی احادیثی هم ساختند که پیامبر فرموده: « لَا تَكْتُبُوا عَنِّي وَ مَنْ كَتَبَ عَنِّي غَيْرَ الْقُرْآنِ فَلَيْمُحُّهُ؛ از من روایتی ننویسید و هر کس از من چیزی غیر از قرآن را بنویسد باید آن را از بین ببرد ». (۲)

در تاریخ الخلفاء سیوطی (در احوال ابوجعفر منصور) و در تاریخ الاسلام ذهبی (در تاریخ سال ۱۴۳ هجری) آمده است که اجازه نوشتن حدیث، در عصر منصور داده شد. سیره و حدیث و تفسیر و... از آن زمان نوشته شد. (۳) پس احادیث رسول خدا در مکتب خلفا، به مدت ۱۳۰ سال، سینه به سینه نقل شده است.

## حدیث پیامبر در زمان خلافت علی (علیه السلام) و معاویه

حضرت امیر (علیه السلام) دو کار کرد: یک خدمت قرآنی کرد که علم «نحو» را برای حفظ قرآن وضع کرد. (۴) کار دیگر حضرت امیر (علیه السلام) این بود که

پاورقی:

۱- معالم المدرستین، ج ۲، ص ۵۷، طبع اول، ۱۴۱۲ هجری.  
۲- صحیح مسلم، ج ۴، ص ۹۷؛ سنن دارمی، ج ۱، ص ۱۱۹؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۱۲، ۳۹ و ۵۶.

۳- تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۲۶۱؛ تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۶، ص ۶.  
۴- طبقات النحویین، ابی الاسود، ص ۱۳؛ فهرست ابن ندیم، المقالة الثانية، الفن الاول من اخبار النحویین، ص ۵۹ - ۶۰ و ط. الجديدة، ص ۴۵؛ و فیات الاعیان، ج ۲، ص ۲۱۶؛ الهدایة و النهایة ابن کثیر، ج ۸، ص ۳۱۲؛ الاغانی، ج ۱۲، ص ۳۰۲ و ط. سیاسی، ج ۱۱، ص ۱۰۱؛ تاریخ ابن عساکر ترجمة ابی الاسود الدؤلی؛ معجم الادباء، ج ۱۴، ص ۴۹؛ نزهة الالباد فی طبقات الادباء، «»

صحابیانی را که در کوفه بودند و تعداد آنها به ۱۸۰۰ نفر می رسید آزاد گذاشت (بلکه در بعضی مواقع تشویق کرد، مثل حدیث غدیر) تا حدیث پیامبر (صلی الله علیه و آله) را روایت کنند. (۱)

و این احادیث صحیحی که در صحیح بخاری و مسلم و جاهای دیگر هست از زمان حضرت امیر (علیه السلام) است. مثلاً در صحیح مسلم آمده که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به علی (علیه السلام) گفت: «أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي». (۲)

معاویه که حاکمیت پیدا کرد، دید معارف اسلام و فضای عالم اسلام، علیه اوست و احادیث در بیان فضیلت حضرت امیر (علیه السلام) زیاد منتشر شده است. لذا دستور داد که هیچ حدیثی درباره ابوتراب علی (علیه السلام) و فرزنداناش نقل نشود. (۳)

حالا چه کار کردند؟ یک نمونه از تناقضهای پدید آمده در حدیث را بیان می کنم. (۴)

پاورقی:

«...» ص ۵، ۱۸ - ۲۲ و ۳۰۲؛ انباه الرواة فقطی، ج ۱، ص ۴ - ۶، طبع قاهره، سنة ۱۳۶۹.  
۱- تاریخ ابن کثیر، ج ۵، ص ۲۱۰ - ۲۱۲؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۱۸ - ۱۱۹ و ج ۴، ص ۳۷۰؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۵. نیز رجوع کنید به معالم المدرستین طبع پنجم، ج ۱، ص ۴۹۹ - ۵۰۰؛ نقش ائمه در احیاء دین، ج ۱۴، ص ۱۸۸ - ۱۸۹.  
۲- صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۰، باب فضائل علی بن ابی طالب. در صحیح بخاری، ج ۲، ص ۲۰۰، باب مناقب علی بن ابی طالب نیز همین روایت آمده است. فقط عبارت آخر آن چنین است: الا انه ليس نبي بعدی.

۳- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۳، ص ۱۵ - ۱۶.  
۴- و برای مطالعه نمونه های بیشتر به دو جلد کتاب احادیث أم المؤمنین عائشه و ترجمه اش نقش عایشه در تاریخ اسلام مراجعه کنید.

در روایات مکتب خلفا در تفسیر طبری و تاریخ طبری هست که وقتی آیه: (وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) (۱) نازل شد، پیامبر (صلی الله علیه و آله) دستور داد بنی عبد المطلب آمدند و به ایشان فرمود: «(أَيُّكُمْ يُؤَاوِرُنِي عَلَى هَذَا الْأَمْرِ عَلَى أَنْ يَكُونَ أَخِي وَ وَصِيِّي وَ خَلِيفَتِي فَيَكُم؟)؛ کدام یک از شما مرا در این امر یاری می کند تا برادر و وصی و خلیفه من در میان شما باشد؟» هیچ کس قبول نکرد. علی (علیه السلام) که در آن موقع نوجوان بود، گفت «أَنَا يَا نَبِيَّ اللَّهِ؛ من ای رسول خدا». حضرت، او را بلند کرد و فرمود: «(إِنَّ هَذَا أَخِي وَ وَصِيِّي وَ خَلِيفَتِي فَيَكُم فَاسْمَعُوا لَهُ وَ أَطِيعُوا)؛ این برادر من و وصی من و خلیفه من در میان شماست. پس سخنش را بشنوید و اطاعت کنید».

بنی عبدالمطلب بلند شدند و رفتند و ابوطالب را مسخره کردند که: «(قَدْ أَمَرَكَ أَنْ تَسْمَعَ لِابْنِكَ وَ تُطِيعَ)؛ به تو دستور داد که سخن پسرت را بشنوی و از او اطاعت کنی». (۲)

اما ابوهریره می گوید که وقتی آیه «وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» نازل شد پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر کوه صفا بالا رفت و فرمود: «یا بنی عبدمناف! یا بنی عبدالمطلب! یا صفیة بنت عبدالمطلب! یا فاطمة بنت محمد! یا عائشة بنت

پاورقی:

۱- سوره شعراء، آیه ۲۱۴؛ و خویشاوندان نزدیک را انذار کن.

۲- تاریخ طبری، طبع اروپا، ج ۱، ص ۱۱۷۱ و ۱۱۷۲؛ و ابن عساکر، تحقیق محمودی، ج ۱، ص ۸۸؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۲۲؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۲۶۳.

ناگفته نماند که طبری در کتاب تاریخ خود - چنانکه نقل شد - روایت را به طور کامل نقل کرده است لکن در کتاب تفسیر خود - ذیل آیه یاد شده - ضمن نقل روایت، الفاظی را که درباره وصایت و خلافت امیرالمؤمنین (علیه السلام) است انداخته و به جای آن، الفاظ مبهمی - کذا و کذا - گذارده است. او سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله) را این چنین نقل می کند: «ان هذا أخی و کذا و کذا!!».

أبي بكر! إني لا أملك لكم من الله شيئاً». (۱)

ابوهریره در سال فتح خیبر با کشتی یی که جعفر بن ابی طالب و یاران او را از حبشه به یمن آورد، از آنجا به مدینه آمده بود. اینها در فتح خیبر به سپاه اسلام رسیدند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) هم از غنایم خیبر به آنها داد.

أبو هريره در زمان نزول آیه «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» کجا بود که این قضیه را روایت بکند؟ حضرت زهرا (سلام الله علیها) در سال پنجم بعثت به دنیا آمده است. (۱) این آیه در سال سوم بعثت نازل شده است. در این سال، حضرت زهرا (سلام الله علیها) و عایشه به دنیا نیامده بودند.

امام جعفر صادق (علیه السلام) می فرماید: «ثَلَاثَةٌ كَانُوا يَكْذِبُونَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله)، أَبُو هُرَيْرَةَ وَأَنْسُ بْنُ مَالِكٍ وَاِمْرَأَةٌ؛ سه نفر بودند که بر رسول خدا دروغ می بستند که آنها عبارتند از: ابوهریره و انس بن مالک و یک زنی که روشن است منظور کیست». (۳)

این سه تا را در نظر داشته باشید. خرابکاری یی که این سه نفر در حدیث پیامبر (صلی الله علیه و آله) کردند، کسی نکرده است. (۴) این احادیث دروغی که امروز داریم، بیشتر در زمان معاویه وضع شده است. مدائنی در کتاب الأحداث می نویسد:

پاورقی:

۱- یعنی: ای فرزندان عبد مناف، ای فرزندان عبدالمطلب، ای صفیه دختر عبدالمطلب، ای فاطمه دختر محمد، ای عایشه دختر آبی بکر، من چیزی را از جانب خدا برای شما تعهد نمی کنم. با اندکی تفاوت در الفاظ: سنن النسائی، ج ۶، ص ۲۴۷؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۳۵۰؛ صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۶۱.

۲- بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۹، حدیث ۱۳ و ۱۶.

۳- بحارالانوار، ج ۲، ص ۲۱۷؛ الايضاح، ص ۵۴۱؛ الخصال، ص ۱۹۰، حدیث ۲۶۳.

۴- ر.ک: الکافی، ج ۳، ص ۳۴۲؛ التهذيب، ج ۲، ص ۳۲۱.

معاویه پس از به دست آوردن خلافت، فرمانی بدین مضمون به همه کارگزاران خویش نگاشت:

«هر کس چیزی را در فضل ابوتراب و خاندانش بازگوید حرمتی برای خون و مالش نیست و خورش هدر خواهد بود.»

دیگر بار معاویه به کارگزاران خویش در تمام آفاق، طی فرمانی نوشت:

«شهادت هیچ یک از شیعیان علی و خاندانش را نپذیرند.»

و نیز فرمان داد:

«هر که را که از دوستداران عثمان و علاقه مندان اوست و آن کسانی را که روایاتی در فضیلت وی نقل می کنند و در سرزمین تحت فرمانروایی شما زندگی می کنند بشناسید و به خود نزدیکشان گردانید و اکرامشان کنید. آنگاه آنچه را که اینگونه افراد در فضیلت عثمان روایت می کنند برای من بنویسید و اسم گوینده و نام پدر و خاندانش را یادآور شوید!»

آنچنان این فرمان اجرا گشت و خودفروختگان و هوسرانان برای رسیدن به حطام دنیوی، حدیث جعل کردند که فضایل عثمان فزونی گرفت! زیرا معاویه پول و خلعت و املاک و آنچه در دست داشت، بی دریغ، در این راه به کار گرفته بود. هر شخص ناشناخته و بی ارزش که نزد کارگزاران معاویه می رفت و چیزی را به عنوان حدیث در منقبت و فضیلت عثمان نقل می کرد، مورد توجه قرار می گرفت؛ نامش را می نوشتند و مقام و منزلتی در دستگاه حکومت می یافت. پس از مدتی فرمان دیگر معاویه صادر شد که به کارگزاران خویش دستور داده بود:

«اینک روایات فضائل عثمان فراوان شده و در همه شهرها به گوش می رسد، مردم را دعوت کنید که فضایل صحابه و خلفای اولیه را روایت کنند و حدیثی در فضیلت ابوتراب نباشد مگر آنکه روایتی همانند آن را در فضل خلفای نخستین و صحابه برای من بیاورید یا ضد آن را روایت کنید.» (۱)

ابن عرفه معروف به نَفْطَوَیْه می نویسد:

«بیشتر احادیث دروغین که فضائل صحابه را بازگو می کند در ایام بنی امیه ساخته و پرداخته شده است آن هم به خاطر آنکه گوینده و سازنده آن به دستگاه خلافت تقرب یابد.» (۲)

این مختصری بود از تاریخ روایت حدیث در مکتب خلفا.



پاورقی:

---

۱- روایت مدائنی در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۱۵ - ۱۶ مندرج است.

۲- همان.

## حدیث پیامبر (صلی الله علیه و آله) در مکتب اهل البیت (علیهم

السلام)

اما در کتب اهل البیت (علیهم السلام).

در نزد ائمه کتابی به نام جامعه وجود داشت که داستانش چنین است:  
آنچه بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) وحی می شد، آخر شب، علی (علیه السلام) نزد ایشان می آمد و پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر او املا می کرد. (۱)  
به او فرمود: « بنویس! ». عرض کرد: « آیا می ترسید که فراموش کنم؟ ». فرمود: « نه، نمی ترسم؛ چون از خدا خواسته ام که تو چیزی را فراموش نکنی؛ اما برای شریکان خودت بنویس ». عرض کرد: « شریکان من چه کسانی اند؟ » حضرت (صلی الله علیه و آله) به امام حسن (علیه السلام) - که طفل کوچکی بود - اشاره کرد و فرمود: « این فرزندات، اولین آنهاست ». سپس به امام حسین (علیه السلام) که او هم طفل بود اشاره کرد و فرمود: « دومی آنها این فرزند است و نه تن از نسل او ». (۲)

حضرت علی (علیه السلام) آنچه را بعد از ملاقات قبلی تا ملاقات فعلی به

پاورقی:

۱- در بعضی روایات دیگر آمده که شبانه روزی دو بار نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) می رفتند.

الکافی. کتاب فضل العلم، ج ۱، ص ۶۴، تصحیح استاد علی اکبر غفاری؛ سنن ابن ماجه، حدیث ۳۷۰۸ من باب الاستئذان بکتاب الاذن.

۲- بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۲۳۲.

حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) وحی می شد، بر روی پوست به عمل آمده شتر (۱) می نوشت که اسم این مجموعه، جامعه شد. در روایت آمده است که جامعه هفتاد ذراع (۲) بوده و هفده نفر از صحابه ائمه تا حضرت رضا (علیه السلام) آن را دیده اند. (۳)

ائمه از جامعه و از مصحف علی (یعنی همان قرآنی که وحی بیانی هم داشت و نزدشان بود) برای اصحابشان (۴) روایت می کردند و اصحاب می نوشتند، تا آنکه تعداد آنها به چهار صد اصل رسید و اصول چهارصدگانه نامیده شد. شاید تعداد آنها بعدها بیشتر هم شده باشد.

اصلها کتابهای بسیار کوچکی بوده اند. (۵) دوتای آنها الآن در دانشگاه تهران به نام اصل عُصْفُری وجود دارد.

پاورقی:

۱- پوست شتر را وقتی به عمل می آوردند شبیه کاغذهای امروزی می شد و قابلیت نوشته شدن پیدا می کرد. این پوست را برای نوشته هایی به کار می بردند که می خواستند به مدت طولانی باقی بماند. نمونه هایی از این پوست در موزه آستان قدس رضوی موجود است که آیات و سوره های قرآنی بر روی آنها نوشته شده است.

۲- کافی، ج ۱، ص ۲۳۹؛ حدیث ۱؛ بصائر الدرجات، ص ۱۵۱ - ۱۵۲؛ وافی، ج ۲، ص ۱۳۵. ذراع از سرانگشت وسطی است تا آرنج.

۳- معالم المدرستین، ج ۲، ص ۳۴۹ - ۳۵۹، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هجری.

۴- معالم المدرستین، ج ۲، ص ۳۴۵ - ۳۴۹، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هجری. و نیز ر.ک: فصلنامه علوم حدیث، شماره ۳، ص ۱۴۱، مقاله امیرمؤمنان (علیه السلام) قدیم ترین سند حدیثی، محمدصادق نجمی.

۵- در اصطلاح محدثین مکتب اهل بیت (علیهم السلام)، اصل عبارت است از کتابی که حاوی روایاتی است که مصنف، آن روایات را یا خود مستقیماً از معصوم شنیده یا حداکثر با یک واسطه از معصوم نقل می کند و در آن، حدیثی که مصنف آن را از روی کتابی نوشته باشد، نیست. نیز رجوع کنید به معالم المدرستین، ج ۳، ص ۲۵۸، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هجری.

بسیار لازم است که این « اصول اربعمائه » را حوزه های علمیه پیدا کنند و سرنوشت و مسیر آنها را در لابه لای کتب حدیث بیابند که در کدام کتابها از آن اصل نقل کرده اند. این بزرگترین خدمت است. البته باید کافی، استبصار، تهذیب و... را هم تحقیق کرد و آن هم مهم است.

اولین کسی که اصول اربعمائه را جمع آوری کرده، و در دست ما موجود است، شیخ کلینی (متوفای ۳۲۹ هجری) است که چند اصل را در کافی گرد آورده است. کلینی، بیست سال از این شهر به آن شهر، از این ده به آن ده، از نیشابور تا بغداد رفته است و آنچه به دستش رسیده، جمع کرده است. (۱)

دومین کسی که اصول را جمع کرده و خوب هم جمع کرده، شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ هجری) است. ایشان بیش از دویست جلد کتاب دارد. (۲)

بعد از ایشان هم شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ هجری) است که از اصول، آن مقدار از اخبار فقهی را که به دستش رسیده در استبصار و تهذیب جمع کرده است. (۳)

مطلب مهم، این است که علمای ما از زمان شیخ صدوق، با حدیث، دو گونه رفتار می کردند: رفتار با احادیث فقهی؛ رفتار با احادیث غیر فقهی. آنها با احادیث فقهی یک رفتار خاصی داشتند. شیخ صدوق در بیش از

پاورقی:

۱- رجال نجاشی، ص ۲۶۶.

۲- برای تفصیل بیشتر رجوع کنید به مقدمه کتاب من لا یحضره الفقیه، به توضیح استاد علی اکبر غفاری، ج ۱، ص ط.

۳- این چهار کتاب (کافی، من لا یحضره الفقیه، استبصار و تهذیب) کتب اربعه شیعه نامیده می شوند و مصنفان آن (محمد بن یعقوب کلینی صاحب کافی، محمد بن علی بن حسین بابویه قمی صاحب من لا یحضره الفقیه و محمد بن حسن طوسی صاحب استبصار و تهذیب) به محمدون ثلاثه اول نیز معروفند.

دویست جلد از آثارش از کسانی روایت کرده است که در من لایحضره الفقیه از آنها روایت نمی‌کند؛ شیخ طوسی در تبیان خود از کسانی چون عایشه و عبدالله بن زبیر روایت می‌کند که از آنها در استبصار و تهذیب روایت نمی‌کند. فقهای ما (رضوان الله تعالی علیهم) مانند: آیت الله بروجردی و آیت الله خویی، در احادیث فقهی، سنداً و متناً تحقیقاتی کرده اند که بشر، بیش از آن نمی‌تواند بکند و من با بحث علمی اثبات کرده ام (۱) که اگر کسی بخواهد به احکام اسلامی (که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آورده برسد، جز آنکه به رساله های فقهی فقهای شیعه رجوع کند، راهی ندارد.

ولی متأسفانه در غیر احادیث فقهی، تحقیق کافی نشده است. به عنوان نمونه، شیخ طوسی، داستان «ءافک» را نقل می‌کند و می‌گوید درباره عایشه است و آیات، در تبرئه عایشه نازل شده است.

این مطلب، از تبیان شیخ طوسی به مجمع البیان رفته و... و به تفسیر ابو الفتوح رازی و... به تفسیر گازر، و...

در صورتی که آیات «افک» در تبرئه ماریه نازل شده است از افکی که عایشه و دار و دسته اش به او زدند. (برای اصل داستان به کتاب نقش عائشه در تاریخ اسلام، ج ۱، ص ۸۶ ۸۸ مراجعه کنید). (۲)

اولین کسی که تا به امروز، در احادیث غیر فقهی ما تحقیق کرده، علامه شوشتری (رحمه الله) است که در الأخبار الدخیلة و در کتابهای دیگرشان (۳)، کارهای ارزشمندی کرده است.

پاورقی:

- 
- ۱- معالم المدرستین، ج ۳، ص ۲۵۳ ۳۶۵، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هجری.
  - ۲- نیز رجوع کنید به کتاب احادیث أم المؤمنین عایشه، ج ۲، ص ۹۹ - ۱۵۳ و ۱۶۵ - ۱۸۵. طبع اول، ۱۴۱۸ ه.
  - ۳- مانند بهج الصباغة فی شرح نهج البلاغة.

نیاز ما به احادیث آداب و اخلاق و عقاید، خیلی زیاد است. اما من اگر بخواهم خرابکاریهایی که در کتابهای غیر فقهی ما شده نه در کتابهای فقهی بگویم، محتاج به تألیفات زیاد دیگری غیر از آنچه تا حال انجام داده ام هستم. (۱)

و روایاتی نیز هست که من آنها را «روایات منتقله» نامگذاری کرده ام. اصل این روایات، در مکتب خلفا بوده و از آنجا به کتابهای ما، مخصوصاً به تبیان، شیخ طوسی و... منتقل شده، تا مثلاً به منتهی الآمال حاج شیخ عباس قمی رسیده است. (۲)

در احادیث سیره پیامبر (صلی الله علیه و آله) هم تحقیق شایسته و کافی صورت نگرفته است.

وقتی هنوز بحارالانوار در ایران چاپ نشده بود، این جانب در کاظمین بودم. تصمیم گرفتیم که یک گروه علمی تشکیل بدهیم تا بحار را تصحیح و چاپ کنیم. گروه علمی تشکیل شد؛ من بودم؛ شیخ محمد رضا شبیبی (رئیس مجمع علمی عراق و از علمای شیعه) بود؛ دکتر مصطفی جواد (متخصص در لغت عرب) و دکتر صاحب زینی هم بودند.

گفتم از سیره پیامبر (صلی الله علیه و آله) شروع کنم، به احادیثی رسیدم که امکان نداشت صحت داشته باشند؛ مثلاً اینکه زمین روی شاخ گاو است، گاو روی یک ماهی و...! راوی این چه کسی است؟ وقتی سند آن را بررسی کردم

پاورقی:

۱- رجوع شود به جلد سوم القرآن الکریم و روایات الم درستین و بررسی سند روایاتی که حاجی نوری در تحریف قرآن به آنها استناد کرده است.

۲- برای تفصیل بیشتر بنگرید به معالم المدرستین، ج ۳، ص ۳۵۹ - ۳۶۰، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هجری و نقش ائمه در احیاء دین، ج ۷ و القرآن الکریم و روایات المدرستین، ج ۳، ص ۱۱۹ - ۱۲۸.

دیدم سند آن روایات ابوالحسن البکری است. (۱)

در اینجا لازم دانستم که مصادر کتاب بحارالانوار را بررسی کنم و در این بررسی دیدم که علامه مجلسی در مصادر کتابش، از دویست و پنجاه و چند مصدر شیعه نام می برد و از نود و چند مصدر سنی. من دیدم علامه مجلسی می فرماید که ابوالحسن البکری شیعه بوده است و دو دلیل برای شیعه بودن او می آورد: یکی اینکه این حدیث را در دهه ربیع المولود « فی محضر من العلماء » می خوانده اند. (۲) دلیل دوم آنکه او استاد شهید ثانی بوده است.

دلیل اول که برای ما حجت نیست. برای اینکه در محضر علما، از سیره ابن هشام هم ممکن است برای ما مطلبی درباره پیامبر (صلی الله علیه و آله ) نقل کنند.

در مورد دلیل دوم هم بحث و بررسی کردم. معلوم شد این آقا استاد شهید ثانی در روایت بوده و آن هم در اجازه روایتی که سنی به شیعه، و شیعه به سنی می داد.

باز مطالعه کردم؛ دیدم ابوالحسن البکری دو نفرند: یکی در شام بوده و یکی در مصر. یکی نامش احمد است و دیگری محمد. این روایت، مال آن مصری است که معروف است به وضّاع بودن و سه کتاب دارد: یکی درباره مولد پیامبر (صلی

پاورقی:

۱- احمد بن عبدالله بن محمد، از احفاد خلیفه اول ابوبکر است و در نیمه قرن سوم هجری در گذشته است. ذهبی در شرح حال او می نویسد: « واضع القصص التي لم تكن قط » و او غیر از آن ابوالحسن البکری محمد بن محمد بن عبدالرحمن است که در سال ۹۵۴ هجری وفات یافته است. برای اطلاع بیشتر از احوال ابوالحسن البکری مراجعه کنید به میزان الاعتدال، شرح حال احمد بن عبدالله رقم الترجمة ۴۴۰ و لسان المیزان (رقم الترجمة ۶۳۹) و اعلام زرکلی، ج ۱، ص ۱۴۸.

۲- معلوم می شود در آن وقت در اصفهان، دهه ربیع المولود می گرفتند.

الله علیه و آله ) و یکی در باب مقتل علی (علیه السلام)؛ کتابی هم درباره حضرت زهرا (سلام الله علیها) نوشته که مطالب این کتابها از طریق بحارالانوار، به کتابهای ما تا منتهی الآمال منتقل شده است. پس احادیث این آقایان، در کتابهای ما این چنین وارد شده است.

در بین علمای شیعه از گذشته تا به امروز، کمتر کسی از علما به قدر علامه مجلسی به حدیث خدمت کرده است. خدماتی را که این علما کرده اند نباید کم بشماریم و ما هر چه داریم از آنها داریم چیزی که هست علمای شیعه همدیگر را احترام می کنند؛ اما از یکدیگر تقلید نمی کنند. ما تقلید نمی کنیم. ما در زمینه احادیث سیره، احادیث تفسیر قرآن، احادیث عقاید، احادیث اخلاق و آداب، و... محتاجیم به همان شیوه تحقیقات و کارهایی که فقهای ما در احادیث فقهی کرده اند. نمونه ای از محکم کاری، از علمای گذشته بگوییم.

### نمونه ای از دقت شیعه در نقل و ضبط حدیث

از جمله علمایی که در حدیث کار کرده اند و من آنها را درک کردم، مرحوم جدم خاتم المحدثین آقا میرزا محمد شریف عسکری تهرانی بود. ایشان شاگرد آیت الله العظمی میرزا حسن شیرازی (صاحب فتوای تحریم تنباکو) و سومین عالم سامرا بود. آقا میرزا محمد تهرانی، مستدرک بحار نوشته بود که فقط اجازات آن، پنج مجلد بود که مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی و مرحوم آقا سید محسن امین عاملی از کتاب اجازات ایشان در مؤلفات خود استفاده کرده اند. کتاب اجازات بحار هم چهار مجلد است. من بخشهایی از دو اجازه روایتی را در اینجا می آورم تا ببینید علمای ما در نقل و ضبط حدیث، در گذشته چگونه

بودند. این دو اجازه که آنها را در جلد اول القرآن الکریم و روایات المدرستین از کتاب اجازات بحارالانوار نقل کرده ام، آنجا با خط خود مرحوم علامه مجلسی چاپ شده است.

۱- در اجازه شیخ فخرالدین محمد، فرزند علامه حلی (متوفای ۷۷۱ هجری) به شیخ محسن بن مظاهر آمده:

(و أجزتُ له أيضاً أن يَرُوى عَنِّي مصنفات الشيخ أبي جعفر محمد بن الحسن الطوسي و من ذلك كتاب تهذيب الاحكام فإنِّي قرأته (۱) علی والدي درسا بعد درس و تمت قراءته فی جرجان سنه اثني عشر و سبعمائه، عَنِّي عن والدي ثم والدي قرأه علی والده أبيالمظفر يوسف بن علی و أجاز له روايته ثم يوسف المذكور قرأه علی الشيخ معمر بن هبة الله بن نافع الوراق و أجاز له روايته ثم الفقيه معمر المذكور قرأه علی الفقيه أبيجعفر محمد بن شهرآشوب و أجاز له روايته ثم شهرآشوب قرأه علی مصنفه أبيجعفر محمد بن الحسن الطوسي و قرأه جدِّي مرهً ثانيهً).

می بینید که شیخ فخرالدین محمد، این کتاب را از دو طریق (درساً بعد درس) تا برسد به مؤلف، اجازه داده است. یعنی کتاب را دو بار بر دو استاد خوانده و هر استاد نزد استادان دیگر خوانده تا برسد به مؤلف.

پاورقی:

۱- قراءه به معنای یاد گرفتن لفظ و معنای کتاب از طریق استاد است. برای تفصیل بیشتر مراجعه کنید به کتاب القرآن الکریم و روایات المدرستین، ج ۱، ص ۲۸۶ تا ۲۹۹، طبع اول، ۱۴۱۵ هجری.

۲- یک روایت دیگر، اجازه ای است از مرحوم مجلسی بر کتاب کافی که آن را در اینجا می آوریم. این نسخه از کتاب کافی در کتابخانه آستان قدس رضوی است. من قسمتی از اجازه را برایتان می آورم:

« بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ... (وفقه الله تعالى للارتقاء على أعلى مدارج الكمال في العلم والعمل... سماعا و تصحيحا و تدقيقا و ضبطا في مجالس آخرها خامس عشر شهر جمادى الأولى من شهر سنة ثلاثة و ثلاثون بعد الألف من الهجرة) ».

و در جای دیگر در اجازه بعدی می فرماید:

(أنهاه المولى الفاضل البارع الذكى الألعى، مولانا محمد شفيع التويسركانى، سماعا تصحيحا تدقيقا ضبطا في مجالس آخرها بعض أيام شهر ذى القعدة سنة ثلاث و ثمانين بعد الألف من الهجرة).

یعنی همین طور که کتاب کافی را تا هر جا می خوانده، استاد مجیز برای او (در حاشیه همان کتاب)، اجازه ای می نوشته است. بعد می فرماید:

(أجزت له - دام تأييده - أن يروى عني كل ما صحت لي روايته و إجازته بأسانيدى المتصلة إلى أصحاب العصمة...).

اجازه روایتی نزد علمای گذشته ما، مانند اجازه اجتهاد امروز است. این طور نبوده که (از جمله مثل خودم که از شیوخ: مرحوم شیخ آقا بزرگ و مرحوم جدم، اجازه روایتی دارم و گاهی هم اجازه روایتی می دهم)، با یک تعبیر کلی بگویند «أجزت له أن يروى عني ما صحت لي روايته» نه؛ بلکه آنچه درست بر مجیز خوانده شده بود، می گفت این را من اجازه دادم (و اجازه ام از طریق فلان و فلان

است، تا به مؤلف کتاب می‌رسد).

این، شیوه علمای ما در علم روایت در گذشته بوده است؛ ولی از زمانی که جدال بین اخباریها و اصولیها پیش آمد، بیشتر کار ما شده است غور و تحقیق در احادیث فقهی. احادیث دیگر را چنانکه شایسته است، بر استاد نمی‌خوانیم و از استاد روایت نمی‌کنیم و اجازه روایت نزد ما، آن اجازه روایت سابق نیست.

اما از آنچه در مکتب خلفا دیده‌ام، یک مورد را بگویم:

در یکی از منابع اهل سنت آمده بود که یکی از علمایشان (در خانه‌ای از اهل علم)، یک بچه قنداقه‌ای در گهواره دید. گفت: «می‌ترسم این بچه به درس من نرسد! من به این کودک، اجازه دادم از من روایت کند». (۱)

بنابراین، چنانکه می‌بینیم بین نحوه روایت حدیث در مکتب خلفا و مکتب أهل البيت (علیهم السلام) فرق بسیار است.

پاورقی:

---

۱- القرآن الکریم و روایات المدرستین، ج ۱، ص ۳۱۳.

وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ

ساعت: ۱۱/۱۲

روز: پنجشنبه

۲۰ / خرداد ماه / ۱۳۹۵

کرمرضا خزلی

یار مهربان

[www.bagheminoo.com](http://www.bagheminoo.com)

[baghemino.1339@gmail.com](mailto:baghemino.1339@gmail.com)

[Tel:09125411283-09356411283](tel:09125411283-09356411283)

گروه رضا خانی